

فهرست مطالب

| | |
|-----|--|
| ۱۱ | مقدمه |
| ۲۱ | فصل اول - هگل: در تکاپوی کرانمندی |
| ۲۳ | الف. آیا هر یک از ما اجزای ماشین بزرگتری هستیم؟ |
| ۲۴ | الف. ۱. روح، خدایی در زمان و مکان |
| ۹۷ | فصل دوم - کارل مانهایم: معنا بخشی نیندیشیده |
| ۹۸ | جهان پیشانظری |
| ۱۰۱ | لایه‌های سه‌گانه‌ی معنا در فراورده‌های فرهنگی |
| ۱۰۴ | معنای عینی - ملموس و معنای بیانی |
| ۱۰۸ | معنای مستند |
| ۱۱۱ | آگاهی |
| ۱۱۵ | سوژگی جمعی |
| ۱۱۷ | فردانسانی و جایگاه آن در رابطه با کلیت‌های اجتماعی |
| ۱۳۲ | تاریخ‌نگاری |
| ۱۳۵ | فصل سوم - ماکس اشترنر: من یک نه دیگران هستم |
| ۱۳۷ | مقدس - خودخواهی بیرون از من |
| ۱۴۳ | مسیحیت و امر قدسی |
| ۱۵۳ | آگو - من درست همانی هستم که دیگران نیستند |
| ۱۵۶ | یکتا-کس، هیچ چیز آفریننده |
| ۱۶۱ | من چیزی هستم که از آن من شده باشد |
| ۱۶۹ | فصل چهارم - شناسایی و امکان‌رهایی از غیر من |
| ۱۷۵ | ۱.۱ شناسایی و شکل‌گیری خود |
| ۱۸۸ | شناسایی و رابطه‌ی آن با مفهوم‌رهایی |
| ۲۰۴ | منابع |

یکتا-کس، هیچ چیز آفریننده ۱۵۶

من چیزی هستم که از آن من شده باشد ۱۶۱

فصل چهارم ۱۶۹

شناسایی و امکان رهایی از غیر من ۱۶۹

۱.۱ شناسایی و شکلگیری خود ۱۷۵

شناسایی و رابطه‌ی آن با مفهوم رهایی ۱۸۸

..... ۲۲

..... ۲۳

..... ۲۴

..... ۲۵

..... ۲۶

..... ۲۷

..... ۲۸

..... ۲۹

..... ۳۰

..... ۳۱

..... ۳۲

..... ۳۳

..... ۳۴

..... ۳۵

..... ۳۶

..... ۳۷

..... ۳۸

..... ۳۹

..... ۴۰

..... ۴۱

..... ۴۲

..... ۴۳

..... ۴۴

..... ۴۵

..... ۴۶

..... ۴۷

..... ۴۸

..... ۴۹

..... ۵۰

..... ۵۱

..... ۵۲

..... ۵۳

..... ۵۴

..... ۵۵

..... ۵۶

..... ۵۷

..... ۵۸

..... ۵۹

..... ۶۰

..... ۶۱

..... ۶۲

..... ۶۳

..... ۶۴

..... ۶۵

..... ۶۶

..... ۶۷

..... ۶۸

..... ۶۹

..... ۷۰

..... ۷۱

..... ۷۲

..... ۷۳

..... ۷۴

..... ۷۵

..... ۷۶

..... ۷۷

..... ۷۸

..... ۷۹

..... ۸۰

..... ۸۱

..... ۸۲

..... ۸۳

..... ۸۴

..... ۸۵

..... ۸۶

..... ۸۷

..... ۸۸

..... ۸۹

..... ۹۰

..... ۹۱

..... ۹۲

..... ۹۳

..... ۹۴

..... ۹۵

..... ۹۶

..... ۹۷

..... ۹۸

..... ۹۹

..... ۱۰۰

مقدمه

چه گونه رابطه‌ای میان شکل هستی اجتماعی انسان، ارتباط او با خویشتن و مفهوم «دیگری» وجود دارد؟ شکل حضور انسان در جهان از مجرای کدام دستگاه شناخت‌شناسانه تنظیم و به او منتقل می‌شود؟ وقتی از کلمه‌ی من استفاده می‌کنیم دقیقاً چه تصویری از این واژه در ذهن می‌پرورانیم؟ در واقع، محدوده‌ای که برای اشاره کردن، معرفی و نشان دادن آن از واژه‌ی «من» استفاده می‌شود، به چه محدوده‌ی شناخت‌شناسانه‌ای اشاره دارد؟ این محدوده تحت چه فرایندی معین می‌شود، مکانیسم‌های غیریت‌سازی در فرد، چه رابطه‌ای با شکل‌گیری فهمش از بخشی از جهان به‌عنوان «خود» دارند؟ چه قوانین یا قواعدی به‌شکل رابطه‌ی این محدوده با دیگران نظارت می‌کنند؟ چه نیتی در پس تلاش انسان‌ها برای ایجاد تمایز در میان خودشان با دیگری وجود دارد؟ و در نهایت این سؤال اساسی که تحت چه نیرویی «خود»های تمایزیافته‌ی بشری — چه در سطح اجتماعی و در قالب گروه‌هایی از افراد، چه در سطح فردی و در قالب هویت‌های مجزای فردی — تلاش می‌کنند تا ویژگی‌های تمایزیافته‌ی خود را به دیگران معرفی کنند؛ تا مورد شناسایی قرار بگیرند؟

می‌توان این طور ادعا کرد که بخش مهمی از تلاش‌های فکری و پژوهش‌های فلسفی انسان در فلسفه‌ی سیاسی و علوم اجتماعی معطوف به پاسخ دادن به این سؤال‌ها بوده است. این مسئله همچنین وقتی بیشتر اهمیت پیدا می‌کند که ببینیم در جهان پساهاگلی بخش عمده‌ای از فیلسوفان سیاسی در تبیین چرایی وجود سلطه به‌عنوان

مسئله‌ای اساسی در فلسفه‌ی سیاسی بر مبنای رابطه‌ی خود و دیگری کوشیده‌اند.

چنان‌که در خوانش‌های صورت گرفته از هگل مشاهده می‌شود، مفهوم سلطه به‌عنوان مسئله‌ای در فلسفه‌ی سیاسی، چه در خوانش کوژوی از متن «خدایگان و بنده»ی هگل در *پدیدارشناسی روح* و چه در خوانش‌های غیرچپ‌گرایانه از این متن، به‌عنوان محصول یا نتیجه‌ی منطقی نبرد دو آگاهی برای به‌رسمیت شناخته شدن بررسی شده است.

چیزی که در این بررسی‌ها از نظر متن حاضر اهمیت زیادی دارد، تلاش بخشی از فیلسوفان سیاسی پسا‌هگلی برای توضیح مفهوم سلطه بر اساس شکلی از رابطه میان خود و دیگری تحت میل به‌رسمیت شناخته شدن، و ترس از مرگ است. تلاشی که در نهایت منتهی به شکل گرفتن رابطه‌ای میان دو نیروی متخاصم مبتنی بر به‌رسمیت شناخته شدن مقام خدایگانی — سروری — برای یکی از نیروی‌های طرف نزاع می‌شود. رابطه‌ای که از یک‌سو به‌دلیل ورود مفهوم ترس از مرگ در یکی از طرفین دعوا و از سوی دیگر به‌عنوان شرط منطقی و ضروری رابطه، میان نیروهای در حال نزاع در متن خدایگان و بنده در نظر گرفته شده است.

این رابطه همواره برای توضیح سلطه در اندیشه‌های چپ‌گرایانه و توجیه آن در نظریات لیبرالیستی به کار رفته است. چه آن را تحت مفهومی از کار به‌عنوان آغازی برای فرایند تحول در آگاهی بنده و رسیدن به رهایی عینی و ذهنی بدانیم — چنان‌که در خوانش کوژوی می‌شود دید — چه آن را به‌عنوان بخشی از فرایندی در نظر بگیریم که در آن جزئی خود را به‌سان بخشی از کلی به‌رسمیت شناخته و در وحدت نهایی به آزادی لیبرالیستی در چارچوب آن کلی می‌رسد. درحالی‌که نویسنده‌ی این نوشتار در نظر دارد با ارائه‌ی شکل خاصی

از رابطه میان خود و دیگری، تحت تأثیر مفهوم شناسایی، شرایطی را توضیح دهد که بر اساس آن هریک از طرفین ضمن به‌رسمیت شناختن حدود دیگری، استقلال وی را نیز به‌رسمیت بشناسند. شکلی از رابطه که به‌رسمیت شناخته شدن در آن ارتباط مستقیمی با به‌رسمیت شناختن حدود و استقلال دیگری از خود دارد. تلاش نویسنده بر آن است که در نهایت تحت ارائه‌ی فهمی از رابطه میان این دو در جریان زندگی اجتماعی، از یک طرف، رابطه‌ی خدایگانی و بندگی را به‌عنوان نتیجه‌ی منطقی به‌رسمیت شناخته شدن «دیگری» توسط «خود» نفی کند، از طرف دیگر چگونگی ارتباط میان «خود» و «دیگری» را در پیوند با زندگی اجتماعی توضیح دهد.

در واقع این نوشتار به دنبال بررسی امکان برقراری شکلی از رابطه میان «خود» و «دیگری» در بستر زندگی اجتماعی است که بر اساس آن، تعریف حدود خود و همچنین به‌رسمیت شناخته شدن آن نه در بستر جنگی تمام‌عیار میان دو آگاهی — در نگره‌های ایده‌آلیستی — یا میان دو هستی اجتماعی — در نگاه‌های ماتریالیستی — که بر اساس توضیح حدود خود و دیگری امکان‌پذیر می‌شود. توضیحی که در جریان آن فرد با مشخص کردن حدود دیگری محدوده‌ای توضیح داده نشده را فرومی‌گذارد. محدوده‌ای که در جریان تلاش فرد برای توضیح درباره‌ی چه چیزی نبودن خویش — تعیین حدود دیگری — به جای مانده است. در واقع محدوده‌ای تهی که محتوای آن در جریان توضیح حدود دیگران تعیین می‌شود.

به همین منظور و برای مشخص‌تر شدن ایده‌ی نهفته در پس این نوشتار سعی خواهم کرد تا در اینجا و در ابتدای امر توضیح ساده‌ای از کلیت بحث و به دنبال آن تعریفی ساده از مفاهیم پر کاربرد نوشته‌ی حاضر ارائه بدهم.